

# نگرشی به نظریه اشتقاق گونه‌ها

گفتگویی با دکتر اصغر نیشابوری

بسم الله الرحمن الرحيم. غالباً اینطور تصور می‌شود که سابقه طرح این مسئله حدود صد سال یا حداکثر دو سست سال اخیر است در صورتی مسئله تکامل موجودات زنده از ۶۰۰ سال قبل از میلاد مسیح مطرح بوده و علماء و فلاسفه یونان باستان به این موضوع پرداخته‌اند و چه بسا آنها نیز مطالب را از اساتید خود و نسل‌های قبل ذکر کرده باشند. منتهی به صورت مدون و امروزی طرح نشده و از سخنان آنها برداشت‌های متفاوتی به عمل می‌آمده و همین امر باعث شده است نتوانیم فرد مشخصی را پایه‌گذار این نظریه بدانیم، گرچه به طور قطع این نظریه سابقه ۲۶۰۰ ساله دارد. در بین علماء و فلاسفه باستان همواره این سؤال مطرح بوده است که آیا در موجودات زنده، هر کدام از گونه‌ها مستقل هستند و مستقل خلق شدند و یا اینکه تکامل یافته یکدیگرند؟ تقسیم کردن موجودات زنده به گونه‌های مختلف با توجه به ویژگی‌هایی که دارند کاری

استاد، دکتر اصغر نیشابوری که سالهاست در دانشگاه تبریز به تدریس مباحث زیست‌شناسی اشتغال دارند بخصوص در زمینه تحول انواع صاحب تحقیقات دامنه‌داری هستند و حاصل مطالعات خود را در کتابی با عنوان «نقد و بررسی نظریه‌های تکاملی» گرد آورده‌اند که مطالعه آن را به دبیران محترم توصیه می‌نمایم. نظر به اینکه بحث تکامل در درس زیست‌شناسی مطرح شده و دانش‌آموزان در درس دینی هم در برخی موارد با اشاراتی پیرامون آن مواجه می‌شوند مناسب دیدیم که جهت آگاهی بیشتر دبیران با این بحث با استاد محترم نشستی داشته باشیم.

رشد معارف: جناب آقای دکتر نیشابوری ضمن تشکر از اینکه قبول زحمت نموده و ساعتی از وقت عزیزتان را در اختیار ما گذاشتید لطف فرمائید درباره نظریه تکامل و سابقه این نظریه توضیحاتی در اختیار خوانندگان مجله معارف اسلامی قرار دهید.

چندان تخصصی هم نیست و احتمالاً حیوانات هم کم و بیش قادر به این امر هستند. انسانها هم از ابتدا به این مسئله توجه داشتند و در ذهن خود گونه‌های متعدد را تفکیک می‌کردند مثلاً می‌دیدند که گربه‌ها با هم زاد و ولد می‌کنند و مشابه خودشان به دنیا می‌آورند، درخت بادام وقتی رشد می‌کند هسته بادام را پدید می‌آورد و ما اگر آنرا بکاریم درخت بادام می‌شود و همینطور است وضع حیوانات مختلف. این تقسیم‌بندی نخستین برخورد انسان با گونه‌های مختلف بوده است، گونه‌هایی که از ابتدا به همین صورتی که مشاهده می‌شوند بوده‌اند و مانند خود را پدید می‌آورده‌اند و ما امروزه از آن به ثبات گونه‌ها یا «فیکسیسم» تعبیر می‌کنیم. در کنار این طرز تفکر اندیشمندانی هم بوده‌اند که در برخورد با گونه‌ها به دو نکته دیگر نیز توجه داشتند: یکی اینکه افراد یک گونه ضمن اینکه دارای شباهت‌هایی هستند با یکدیگر تفاوت‌هایی هم دارند مثلاً اگر شما سگها را در نظر بگیرید گرچه همه‌شان سگ هستند اما شکل‌ها و اندازه‌های متفاوتی دارند مطلب دوم اینکه موجودات گونه‌های متفاوت علی‌رغم تفاوت بودن، شباهت‌هایی هم دارند مثلاً لیمو و نارنج و پرتقال، گونه‌های متفاوتی هستند ولی شباهتی که با هم دارند خیلی بیشتر از شباهتی است که با خرما و یا زردآلو دارند. حیوانات هم به همین ترتیب سگ و گرگ و شغال شبیه هم هستند و یا شیر و ببر شباهتشان خیلی بیشتر است از شباهتی که با فیل یا کرگدن دارند. وقتی که انسانها می‌دیدند گونه‌های مختلف شباهت‌هایی دارند بعضاً در ذهن خود نتیجه‌گیری‌هایی می‌کردند که بعدها از آن به نظریه تکامل و اشتقاق گونه‌ها تعبیر گردید. یعنی این تفاوت‌هایی که در گونه‌ها مشاهده می‌شود در گذشته از رشد همان تفاوت‌های درون گونه‌ای حاصل شده است. ابتدا تفاوت افراد گونه اندک بوده و به تدریج این تفاوت‌ها رشد کرده تا اینکه از بین افراد یک گونه دو گروه مجزا درآمدند و تبدیل به دو گونه

\* ما باید توجه داشته باشیم که قبول تحول در موجودات زنده الزاماً به معنی قبول اشتراک گونه‌ها نیست.

مسئله دیگر اشکالی است که در ترجمه و یا بیان یک واژه می‌تواند ایجاد کند از جمله واژه تکامل است که به کار بردن آن ممکن است اشکالات و ابهاماتی ایجاد نماید. در صورتی که این واژه اشتقاق گونه‌ها در زبانهای خارجی Evolution است که به معنی تحول و شکوفا شدن است و سیر یک پدیده مطرح است و الزاماً در آن حرکت به طرف بالاتر و کمال مطرح نیست. فرض کنید نازیسیم از دید اکثریت اروپائیان مطرود است ولی هرگاه از پیدایش و مراحل رشد آن صحبت می‌کنند، همان واژه Evolution را به کار می‌برند که به معنی تحول، رشد، شکوفایی است و هرگز رفتن موجودات از نقص به طرف کمال مطرح نیست. حتی آنها در کتابهایشان غالباً در مسئله تحول موجود زنده فصلی دارند که اگر ما به عنوان این فصل توجه کنیم خیلی از مشکلات ما حل می‌شود. آنها مطرح می‌کنند که آیا با پیشرفت همراه است یا نه. یعنی برای آنها این سؤال است که آیا کمال هم می‌آورد؟ یعنی در خود کلمه evolution این مستتر نیست. اما این بحث و سؤال در کلمه تکامل مطرح می‌شود. چون وقتی می‌گوئیم تکامل رفتن از نقص به سوی کمال در آن مستتر است. لذا اگر ما در این قضیه از واژه تکامل استفاده نمی‌کردیم مشکل ما کمتر بود.

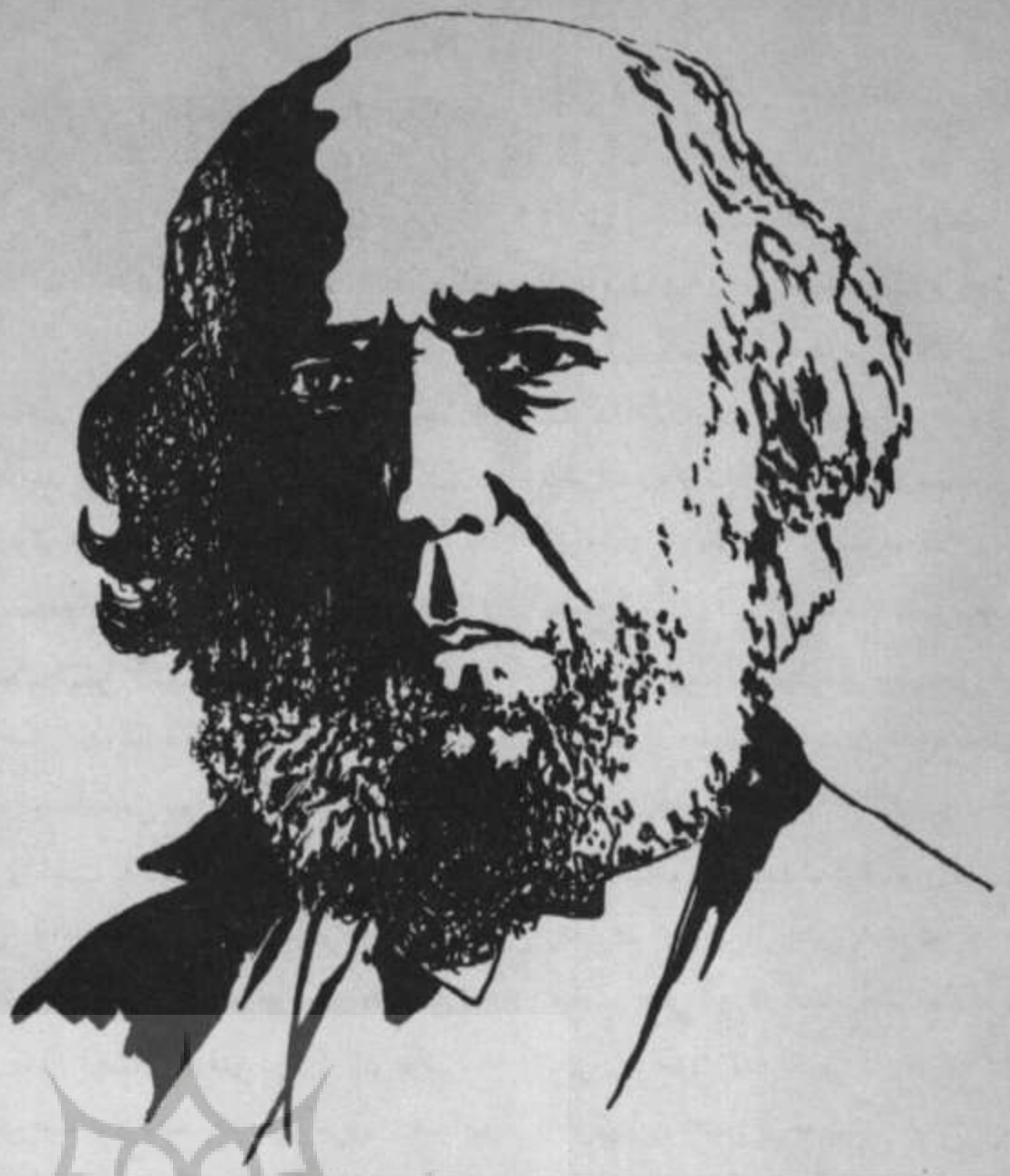
و اما در مورد لامارک باید گفت که عقاید خود را بصورت منظم و باصطلاح کلاسیک مطرح نکرده است. وی کتابی دارد در «فلور فرانسه» یعنی مجموعه گیاهانی که در فرانسه رشد می‌کنند. لامارک ضمن شرح این گیاهان مسایل مربوط به نحوه تحول آنها را از دیدگاه خودش نوشته است. او در کتاب فلسفه جهان‌شناسی که در ۱۸۰۹ تألیف کرده بخش عمده عقاید خود را مطرح نموده است. اعتقادات لامارک هم از ابتدا تا انتها ثابت نبوده و تغییراتی داشته است و با تمام این احوال اولین کسی است که بصورت مشخص از تحول موجودات صحبت کرده است.

— یک علم بحث از تحول موجودات است و توجه دارید که اصولاً علوم سعی می‌کنند کیفیت وقوع پدیده‌های طبیعی را تشریح نمایند و قانونمندیها و رخدادهای پدیده‌های مشابه را در طبیعت تبیین کنند، آنها دیگر وارد این مقوله که حاصل این پدیده کاملتر یا ناقص‌تر است نمی‌شوند. ما نمی‌توانیم بگوئیم بهار فصل کاملتری است یا تابستان فصل کاملتری است، ارزش کدامیک بیشتر است. سنگی که می‌شکند و دو تکه می‌شود، این پدیده رفتن به سوی کمال است؟ یا وقتی دو تکه کوچک به هم می‌چسبند و یک تکه بزرگتری را فراهم می‌کنند کمال است؟ در علم همواره بحث در اینست که این به هم پیوستن یا از هم پاشیدن چگونه صورت می‌گیرد. زلزله از دید دانش علوم طبیعی که منتهی می‌شود به پراکنده شدن صخره‌ها به همان صورتی بررسی می‌شود که به هم خوردن تجمع آب‌رفتها و پیدایش یک لایه زمین‌شناسی. هر دو مورد پدیده‌اند و این قضیه در علوم طبیعی و آن قسمتی که به جانداران مربوط می‌شود نیز صادق است. مثلاً ما تجمع گامتها، به هم رسیدن دو نطفه را به همان ترتیبی بررسی می‌کنیم که شکستن یک سلول و پیدایش دو نیم سلول را. این هر دو پدیده‌هایی هستند که در علم مورد بررسی قرار می‌گیرند و دیگر صحبت از این نیست که کدام می‌رود به طرف ارزش بیشتر و در نتیجه کمال بالاتری را احراز می‌کند که آنوقت اسمش را بگذاریم تکامل. این امر اصولاً در عرف زیست‌شناسی و در هیچ یک از علوم دیگر مطرح نیست. از دیدگاه زیست‌شناسی تحول است. مبحث ارزش‌گزاری خارج از محدوده علم است و علمای زیست‌شناسی که وارد هستند محدوده علم و حدود صلاحیت آنرا رعایت می‌کنند.

شدند. آنچه ما از دیدگاه زیست‌شناسی نظریه تکامل می‌نامیم عبارتست از تفاوت‌های درون‌گونه‌ای که منشأ تمایزهای گونه‌ای و پیدایش گونه‌های متعدد بوده‌اند. به عبارت دیگر گونه‌های متمایز از رشد و توسعه تفاوت‌های کوچک درون‌گونه‌ای حاصل می‌شود. نظریه تکامل می‌خواهد مکانیسم‌های تکامل و کیفیت پیدایش این تفاوت‌ها را بررسی نماید و بگوید چگونه حصار گونه شکاف می‌خورد و نظریه اشتقاق گونه‌ها (شقه شدن گونه‌ها) همان شکافته شدن حصار گونه است. معتقدین به تکامل کسانی هستند که ادعا می‌کنند این گونه‌ها از اول متمایز نبودند بلکه به تدریج از هم تمایز حاصل کردند و این تمایز و اشتقاق ادامه دارد. این نظرات که قدمت آن به ۲۶۰۰ سال قبل می‌رسد در قرن چهارم و پنجم هجری به وسیله حکمای اسلامی مورد بررسی قرار گرفته است. از جمله آنکه بعضی از آنها عقیده داشتند اول بار معدنیات آفریده شده و سپس گیاهان و حیوانات خلق شدند و در آخر انسان پا به عرصه گیتی گذاشت. آری در بین حکما و اندیشمندان اسلامی این بحث سابقه طولانی دارد.

**رشد معارف: ظاهرأ دانشمندانسی مانند لامارک و اسپنسر را پایه‌گذار نظریه تکامل می‌دانند. لطف بفرمایید درباره‌آرا و عقاید آنها توضیحی بدهید.**

در بین متخصصین زیست‌شناسی مشهور است که لامارک در واقع طرح‌کننده یا پدر نظریه موسوم به تکامل است. قبل از لامارک آن اندازه مطالب جمع‌بندی نشده بود، در مورد مسئله موسوم به تکامل من در عرایض و نیز در کلاس به این نکته اشاره می‌کنم که «موسوم به تکامل» چون در عرف زیست‌شناسی به عنوان



هربرت اسپنسر

بی اطلاع بوده و در نتیجه آن تصویری که از کیفیت انتقال و تجمع تغییرات روی افراد داشت با قوانین توارث سازگار نیست. داروین بطور عمده از افکار لامارک و مالتوس الهام گرفته، اینکه موجودات به تعداد زیاد نوزاد بدنیا می آورند و این نوزادها همه شان امکان زندگی پیدا نمی کنند و باید تعداد زیادی از آنها حذف بشوند، این امر تصادفی نیست بلکه به عقیده داروین آن دسته از نوزادان حذف می شوند که توان رقابت آنها کمتر است و آنهایی باقی میمانند که در برخورد با شرایط طبیعی یا مبارزه قوی تر و برتر هستند و داروین آنرا «انتخاب طبیعی» نام می گذارد. بعنوان مثال در کشاورزی یا دامپروری انسان به سراغ دام یا گیاهی میرود که مزایای بیشتری داشته و نیازها و توقعات انسانی را بهتر برآورده سازد. فرض کنید ما تعدادی گاو شیرده داریم، مقدار شیری که می دهند متفاوت است وقتی که می خواهیم نسل بعدی رمه را ایجاد بکنیم، گوساله ای را انتخاب می کنیم که متعلق به گاو شیرده بیشتری است و اسم آنرا می گذاریم انتخاب مصنوعی. همین قاعده را در مورد گیاهان و درختان هم بکار می بریم و این عمل حتی قبل از کشف عمل حتی قبل از کشف قوانین وراثت بدست انسانها اعمال می شده است و اسم آن انتخاب مصنوعی است. حال داروین می گوید در طبیعت هم نظیر این انتخاب صورت می پذیرد. طبیعت آنهایی را باقی می گذارد که نیروی حیات و توان رقابت بیشتری دارند. وی اسم آنرا می گذارد انتخاب طبیعی، و این اساسی ترین رکن نظریه داروین است که متأثر از لامارک است. اصل انتخاب طبیعی نتیجه تنازع برای بقا است. منتهی مسئله ای که در عقاید داروین تصریح نشده اینست که فرضاً گیاهی ۵۰۰ دانه ایجاد می کند و از این مقدار فقط ۱۰ دانه میماند و ۴۹۰ دانه حذف می شود یا حیوانی ۲۰ نوزاد بدنیا می آورد و از اینها ۳ نوزاد باقی میماند، اگر این دانه ها یا نوزادان هیچ تفاوتی باهم نداشته باشند نفس امر یعنی

عقاید لامارک را در مورد قابلیت توارث اکتسابی تأیید میکنند ولی برای کیفیت وقوع این روند به مکانیسمی اشاره می کند بنام نظریه «انتخاب طبیعی» که البته قبل از داروین هم مطرح بوده است و می توان داروین را مجدد آن نامید. داروین عقیده داشت تمام بخشهای بدن در ساختن نطفه مشارکت می کنند و هرگاه تحولی در پدیده ای رخ دهد این تحول را از طریق نطفه به نسل بعد منتقل می سازد. داروین علاوه بر تأیید تغییرات ناشی از سازش معتقد بود که برخی از تغییرات هم تصادفی رخ می دهند. البته او هرگز به مفهوم جهش بمعنای آنچه را که امروزه در زیست شناسی مطرح می شود وقوف نداشته است. بعلاوه قوانین توارث و ژنتیک در زمان داروین ناشناخته بوده و او اطلاع درستی در این زمینه ها نداشته است و لذا بسیاری از نظریاتش با کشفیات توارث و قوانین مندل و غیره مطابقت ندارد. اشتباهات داروین از آنجا ناشی می شود که از قوانین ژنتیک و کشفیات مندل و علم وراثت

لامارک عقیده داشت که دلیل تحول در موجودات کوشش برای سازش با محیط است و این سازش یعنی تغییری که بخاطر انطباق با شرایط محیط پیدا می کنند و این حالت بعقیده لامارک از نسلی به نسل بعد رسیده و در عرف زیست شناسی از آن به توارث صفات اکتسابی یاد می شود او معتقد بود مکانیسم اصلی تبدیل موجودات است از طریق سازش و انتقال آثار، سازش به نسلهای بعد. لامارک بدلیل طرح صریح این مکانیسم و نیز پرداختن به مسئله تحول موجودات به عنوان پدر نظریه های موسوم به تکامل معروف شده است.

**رشد معارف: حال بفرمائید داروین با توجه به نظریه لامارک چه اصولی را اضافه می کند و نظریه خودش را بر کدام مبانی استوار می نماید؟**

داروین برخلاف لامارک نظریه خودش را به صورت منظم و کلاسیک مطرح می کند. او مطالب خودش را با تکیه بر شواهد تجربی و استنباط های شخصی عنوان نموده است. او

\* این نظریه از قرن چهارم و پنجم هجری بوسیله حکمای اسلامی مورد بررسی قرار گرفته است از جمله آنکه بعضی از آنها عقیده داشتند اول بار معدنیات آفریده شده و سپس گیاهان و حیوانات خلق شده‌اند و در آخر انسان پا به عرصه گیتی گذاشت.

حذف عده‌ای و بقاء عده‌ای دیگر تحول ایجاد نمی‌کند مگر اینکه تفاوتی بین آنها باشد تا این حذف و ابقاء بتواند ایجاد تحول نماید. داروین در زمینه ایجاد تحول اولیه اعتقادش صریح نیست. او نظریه لامارک را می‌پذیرد که می‌گفت موجود در ضمن ماندن سازش پیدا می‌کند. بعدها نظریه‌ای موسوم به جهش به مدد نظریه داروین آمده و آنرا قوت بیشتری می‌بخشد و مقبولیت آن را بیشتر می‌کند. اینکه بین دو گروه در بدو تولد و قبل از انطباق با محیط هم تفاوت وجود دارد، چیزی است که مکانیسم آن در زمان داروین شناخته نشده بود. البته در نظریات داروین تلویحاً این مسئله به تصادف نسبت داده شده ولی هرگز مقبولیت امروزی را نداشت. نکته دیگر اینکه داروین ارتباط موجودات با یکدیگر را در تحول آنها مؤثر می‌دید. اجازه دهید برای شما یک مثال ساده و ملموس بیان کنم. می‌دانید مورچه‌ها از شیره‌ای که شته‌ها دفع می‌کنند استفاده می‌نمایند. در فصل پائیز تخم شته‌ها را به لانه می‌برند و نوعی دامپروری مورچه‌ای دارند. در اواخر زمستان و بهار تخمها را از لانه‌های خود بیرون آورده و بر فراز درختها جایگزین می‌کنند، هرگاه آنها در داخل لانه بخواهند زودتر شکفته شوند مورچه‌ها، این تخمها را بیرون آورده و سرما می‌دهند تا از شکوفایی زودرس آنها جلوگیری نمایند. حال اگر گونه‌های مختلف شته‌ها برای بقاء رقابت نمایند، بطور مسلم آنهایی که بوسیله مورچه‌ها حمایت می‌شوند، شانس بقاء بیشتری دارند و لذا داروین می‌گفت تحول موجودات تنها به مبارزه خود آنها با همدیگر مربوط نمی‌شود،

بلکه این امر بستگی دارد به مجموعه ارتباطاتی که با سایر جانداران دارند و به اصل ارتباطات متقابل یا همبستگی متقابل تعبیر می‌شود. بنابراین مجموعه نظریه داروین مبتنی بر چهار رکن است و آنکه بیشتر مطرح بوده و باقیمانده است همان نظریه انتخاب طبیعی است.

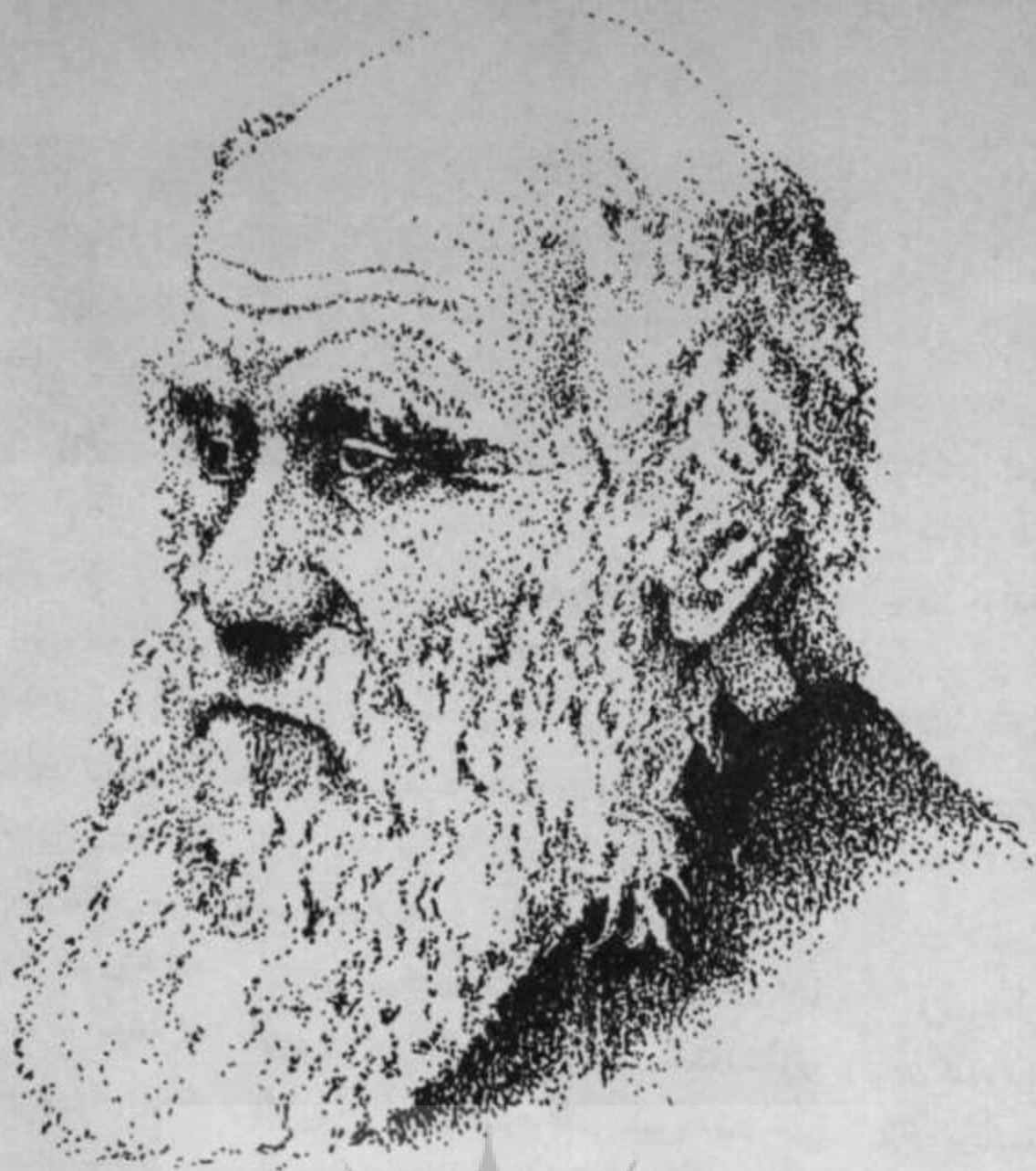
**رشد معارف: امروزه در فلسفه علم، که گسترش زیادی هم پیدا کرده است نظریه داروین را یک طرح علمی نمی‌دانند حتی کارل پوپر معتقد است که نظریه تکامل یک نظریه متافیزیکی است چون قابل تجربه نیست، لطفاً جنابعالی نظریتان را بفرمائید.**

با ملاکی که پوپر و فلسفه علم در تمایز سخن علمی و غیر علمی بیان داشته و شرط علمی بودن یک نظریه را ابطال‌پذیر بودن عنوان نموده قطعاً نظریه داروین بویژه رکن اصلی آن یعنی مسئله انتخاب طبیعی سختی غیر علمی و غیر تجربی است. چون در طرح علمی، شرایطی وجود دارد که در غیر اینصورت و غیر آن شرایط طرح مزبور ابطال می‌شود و گوینده آن طرح حرف خود را پس می‌گیرد. مثلاً کسی که می‌گوید آهن بر اثر افزایش یک درجه در دمای محیط این مقدار افزایش طول پیدا می‌کند و این مطلب را بصورت یک قانون وضع می‌کند. هرگاه شما به آهنی برخورد کردید که چنین نیست آن نظریه ابطال می‌شود این همان اصل ابطال‌پذیر بودن قوانین علمی و تجربی است. با این ملاک است که می‌گوئیم قانون یا اصل انتخاب طبیعی داروین غیر علمی و غیر تجربی است زیرا فاقد این خصلت بوده و ابطال‌ناپذیر است. فرضاً اگر بر روی کره زمین انسانها باقی بمانند این «انتخاب طبیعی»

است که انسانها را باقی گذاشت و اگر فردا هوای کره زمین بقدری سرد بشود که خرس‌های قطبی حاکم بر روی کره زمین بشوند، باز هم می‌توانیم به اصل انتخاب طبیعی نسبت بدهیم؟ یعنی اصل انتخاب طبیعی از اول پیش‌بینی نمی‌کند کدام موجود در چه شرایطی از مبارزه طبیعی و از انتخاب طبیعی سرفراز بیرون خواهد آمد، تا اگر خلاف آن حاصل شد بگوئیم این اصل مردود است و ابطال می‌گردد. این نظریه صبر می‌کند تا پدیده‌ای رخ دهد و پس از وقوع به پدیده باقیمانده اسم برتر می‌گذارد. لذا می‌گوئیم سخنی است غیر علمی و غیر تجربی و باصطلاح ابطال‌ناپذیر است.

**رشد معارف: تا اینجا متوجه شدیم که بکار بردن کلمه تکامل بجای اشتقاق و تحول منجر به چه برداشتهای نادرستی شده و نیز دانستیم که با معیارهایی که از علم و فلسفه داریم - این نظریه علمی و تجربی هم نمی‌تواند باشد. حال تقاضا می‌کنیم درباره عمومیت این نظریه و اینکه می‌گویند قانون عام تکامل کمی توضیح بفرمائید.**

- اجازه بدهید توضیحی درباره قانون علمی خدمتتان عرض کنم و آنگاه ببینیم چگونه می‌شود آنرا تعمیم داد. قوانین مثل فرمانروایی نیستند که در جایی بنشینند و به پدیده‌ها امر و نهی کنند، بلکه قانون عبارتست از وجه تشابه و روابط مشخصی که بین پدیده‌ها وجود دارد؛ به عبارت دیگر قانون کیفیت وقوع پدیده را بیان می‌کند. لذا بهتر است نگاهی عمیق‌تر به هستی بیفکنیم. شما میدانید تعداد کهکشانهایی که در عالم هستی تخمین زده می‌شود بیش از میلیاردها کهکشان است که یکی از آنها کهکشان راه شیری است و منظومه شمسی ما و از جمله زمین جزء کوچکی از آنست. در همین کهکشان راه شیری، حدس زده می‌شود که حداقل یکصد میلیون منظومه شبیه منظومه شمسی که ما به آن تعلق داریم وجود دارد و تعداد منظومه‌ها در کهکشانهای دیگر بیش از کهکشان راه شیری



## داروین

چگونه از نظر عقلی بگوئیم انسان نقطه عالی است یعنی کاملتر از انسان پیدا نخواهد شد؟ البته ممکن است کسی بر اساس اعتقادات خود که هیچ ربطی به زیست‌شناسی ندارد، بپذیرد که انسان نقطه‌نهایی تکامل است. اوج تکامل است، ولی از دیدگاه زیست‌شناسی - چنین اعتقادی پایه و اساس ندارد و پذیرفته نیست.

ج - چگونه میتوان طرحی را قاعده عام بر همه جهان دانست در صورتی که از میان چندین میلیون و میلیارد کره‌ای که امکان پیدایش و تحول حیات در آنست ما فقط در یکی از آنها مسئله را بررسی نموده‌ایم و این بررسی هم به پایان نرسیده است.

د - وقتی ما می‌گوئیم شرایط پیدایش و استقرار حیات، بطور ناخودآگاه پذیرفته‌ایم که حیات همانست که در کره زمین است و همان چهارچوب و همان کاربرد را دارد در صورتی که چنین مسئله‌ای نه از جهت عقل و نه از نظر علم مقبول است. چه دلیلی وجود دارد که

و تشکیل عناصر.

۲ - مرحله پیدایش ترکیبات معدنی که خود مراحل طولانی دارد.

۳ - مرحله پیدایش موجودات زنده.

۴ - خلقت انسان یا پیدایش انسان که

بزعم آنها آخرین مرحله در تکامل عام جهانی است.

اشکالاتی که در بدو امر در این سخنان به

چشم می‌خورد اینست که:

الف - چگونه با بررسی چند نمونه به خود

اجازه دهیم آنرا در صدها میلیون کره مشابه در

کهکشان خودمان و میلیاردها میلیارد مشابه آن

در کهکشانهای دیگر تعمیم دهیم و نام آنرا

قانون عام تکامل بنامیم.

ب - بنابراین سخن آیا انسان نقطه‌نهایی

تکامل موجودات است؟ چون تکامل یا تحول

پدیده‌ای است که علت‌ها و مکانیسم‌هایش

متوقف نشده است. پس موجودات باید همچنان

روند تحول و تکامل را بپیمایند و انسان هم باید

با توجه به این قوانین این سیر را طی نماید،

برآورد شده است. حال حساب کنید که چندین میلیارد کهکشان است و در داخل هر یک صدها منظومه قرار گرفته است؛ آنوقت در می‌یابیم که تعداد منظومه‌ها رقم نجومی بوده و به آسانی قابل شمارش نیست. حال شما در نظر آورید که چه تعداد از این منظومه‌ها کراتی مشابه کره زمین دارند از جمله در کهکشان راه شیری حدس بر این است که حدود یکصد میلیون مشابه کره زمین در آن وجود دارد و این احتمال است که کهکشانهای دیگر مشابه کره زمین بیشتر داشته باشند. آیا در داخل این یکصد میلیون کره‌ای که همسایه نزدیک ما هستند حیات وجود دارد؟ اگر هست چگونه؟ و سوالاتی از این قبیل است که بکار بردن قانون عام تکامل را زیر سؤال می‌برد. آنگاه در می‌یابیم که این نوع قضاوتها خیلی شتابزده و سطحی مطرح شده است. در یک تقسیم‌بندی آنها سیر تحول یا بقول آنها تکامل را به چهار مرحله تقسیم می‌کنند.

۱ - مرحله شکل‌زده‌ای و پیدایش ذرات

**\* ارزش‌گذاری خارج از محدوده علم است و علمای زیست‌شناسی که وارد هستند محدوده علم و حدود صلاحیت آنرا رعایت می‌کنند.**

تکامل می‌گوئیم همه آنرا پذیرفته باشند سخن درستی نیست.

رشد معارف: درباره ارتباط با نظریه تکامل و عقاید دینی چه نظری دارید؟

در این زمینه، چند نکته مهم قابل طرح است که هر کدام شایسته تأمل است. بحث این است که ما چه انتظاری از مآخذ مذهبی و در صدر آنها قرآن کریم داریم؟ آیا قرآن باید نظریه تکامل را و جزئیات این نظریه را مطرح نماید؟ چنین انتظاری از مآخذ مذهبی از آنجا ناشی می‌شود که مباحث تکاملی در شکل‌دهی مجموعه اعتقادات انسان از جهان تأثیر دارد، چون انسان می‌خواهد منشأ خود و جهان را بشناسد و باین سؤال پاسخ بدهد که من کیستم؟ چیستم؟ چرا به اینجا آمده‌ام؟ چگونه پیدا شده‌ام؟ و طبعاً پس از این هم سؤالات دیگر که چه انتظاری از من هست و چه تکلیفی به عهده دارم. پاسخ این سؤالات را هم از علم جستجو می‌کند و هم از مذهب. داورین که این همه از او بحث می‌شود ابتدا کتاب منشأ گونه‌ها را می‌نویسد و چند سال بعد کتاب منشأ انسان می‌نگارد. وقتی که نظریه‌های تکاملی از اشتقاق گونه‌ها بحث می‌کنند، پای انسان هم به عنوان یک گونه و یک موجود زنده به میان می‌آید و اینجاست که نظریه‌های تکاملی پا را از گلیم خودش فراتر نموده و به یک نحوی رقیب جهانی بینی‌ها و دیدگاه‌های مذهبی می‌شود. و بعضاً نه تنها سؤالات مربوط به کیفیت انسان را پاسخ می‌دهند بلکه وارد مقوله ایدئولوژی شده و مباحث موسوم به اخلاق تکاملی را با صراحت مطرح می‌کنند. یعنی تکامل هم کیفیت پیدایش انسان را تفسیر می‌کند و هم برای انسان تکلیف معین مینماید. بررسی این نظریه و اینکه سخن آنان تا چه حد با مذهب و آیات قرآنی هماهنگی دارد مسئله‌ای است که میرسیم به مطلب اول و این سؤال که انتظار ما از قرآن کریم چه باید باشد؟ آیا همانطوری که امروزه زیست‌شناسی به خلقت گونه‌ها و از جمله انسان برخورد می‌کند

این بخش کوچک جهان ارزشمند است و به شناخت بهتر کسره زمین و گذشته حیات انجامیده است. ولی آنرا نباید عجولانه به همه جهان گسترش بدهیم و قوانین عام بسازیم این قضیه جای تأمل دارد.

**رشد معارف: سؤال دیگر این است که چرا علی‌رغم ابطال ناپذیر بودن نظریه تکامل باز در عرف زیست‌شناسان از این نظریه همانند یک قانون دفاع می‌شود.**

— برای توضیح مطلب باید به موضوع برخورد انالیتیک سنیتیک داشته باشیم، چون وقتی پدیده‌ها اندکی پیچیده هستند برخورد علمی ایجاب می‌کند که ما تا آنجایی که امکان دارد این پدیده‌ها را تفکیک نمائیم، با این سلیقه و با این نگرش است که ما باید توجه داشته باشیم که قبول تحول در موجودات زنده الزاماً به معنی قبول اشتراک گونه‌ها نیست و این مسئله درخور توجهی است. بسیاری از زیست‌شناسان معتقدند که موجودات تحول می‌پذیرند یعنی تغییراتی در موجودات حادث می‌شود ولی این تغییرات و تحولات در آن حدی نیست که موجب اشتقاق یک گونه از گونه دیگر بشود و لذا این برداشت که ما بگوئیم اعتقاد به تکامل یعنی اعتقاد به اشتقاق گونه‌ها سخن درستی نیست و نیز این ادعا که کیفیت اشتقاق گونه‌های موجوده همگی بررسی و شناخته شده است نادرست است. نه چنین بررسی‌هایی انجام شده و نه می‌تواند انجام بشود زیرا زمانی که برای تحول آنها مطرح می‌شود، از علم انسان و حیات آدمی طولانی‌تر است. این مسئله در برخی از گونه‌ها و در تعداد قابل توجهی از موجودات زنده بررسی شده است ولی اینکه آیا مجموعه آنچه که ما نظریه

ساختار مادی کره زمین و سایر کرات که در کیهکشانهای دیگر هستند یکی است. شاید ساختار آنها بکلی با کره زمین متفاوت باشد و نیز کیفیت ترکیب اجزاء متشکله آنها با کره زمین تفاوت داشته باشد. حتی اگر بپذیریم ساختار مادی آن کرات هم مانند زمین است، باز هم دلیلی ندارد که بگوئیم حیات فقط در همین شرایط و با همین ساختار مادی ظهور پیدا می‌کند. این احتمال وجود دارد که در تعداد بسیاری از کرات صورت‌های دیگری از حیات وجود داشته باشد که ما چون ندیده‌ایم برایمان کاملاً ناشناخته است. نمی‌دانیم حیات و تحولات زیستی در آن کرات چگونه است؟ آیا آنها هم از همین قواعد تبعیت می‌کنند و همین مراحل را پشت سر گذاشته‌اند؟ هر گاه انسان به این سؤالات و مسایل پیرامون آن اشراف داشته باشد می‌توان از قوانین عام حاکم بر جهان سخن بگوید و حال آنکه نظریه موسوم به تکامل، هیچکدام از اینها را نیموده و آنچه در این باره و قوانین عام آن گفته با واقعیت انطباق ندارد. گویی برای کشف رموز عالم عجله داریم و بیشتر از آن برای تعمیم آن به کل جهان شتاب می‌ورزیم. تا به مورد یا مواردی برخورد می‌کنیم با شتابزدگی از آن قانونی عام و جهانشمول در می‌آوریم و علت اصلی لغزشها همین شتابزدگی و قانون عام ارائه کردن با مشاهده چند مورد جزئی است. عجله و شتابزدگی آفت مهم کار تحقیقی و عالمانه است و لغزشهای عمده انسانها هم در این راه عجله آنها در فهم و تفسیر جهان است. من نمی‌گویم جهان را شناسیم یا تحولات جهان را بررسی نکنیم بلکه برعکس باید در این باره کاوش نمود. دستاوردهای بشر در کره زمین و



داشته باشیم خودش را به یک نحوی خواهیم داشت. بنابراین پنجاه سال بعد اصطلاحاتی که به کار خواهد رفت و آن جزئیاتی که شناخته خواهد شد امروز قابل طرح نیست و ابزار بیان آن وجود ندارد. به همین لحاظ چنین انتظاری و چنین برخوردی با قرآن کریم که برای همه اعصار و برای همه انسانهاست، نابخاست و اگر هم بعضاً مشاهده می شود که برداشتهای متفاوتی از آیات قرآنی میشود به همین علت است و منشاء بسیاری از کج فهمی ها همین برداشتهای نادرست است. ما نباید یافته های کنونی هیچ علمی را تمام یافته های آن علم و نقطه ترمینال آن بدانیم و این قاعده در زیست شناسی بطور اعم و در مسایل مربوط به تغییر و تحول موجودات بطور اخص صادق است بنابراین نباید روی چنین طنابسی که استحکامش معلوم نیست بار ببندیم. خیلی از مسایل و کشفیات می تواند این بنیان را در معرض تردید و تجدیدنظر قرار بدهد.

پایان

کریم و مفاهیم آیات الهی هرگز نخواهد داشت. اگر تکامل واقعاً از هر جهت فهمیده شده باشد دیگر اینهمه تحقیق، آزمایشگاه، دانشمند که روی مسائل مربوط به تحول موجودات مطالعه می کنند برای چیست؟ اگر همه چیز روشن شده وجود این افراد و کارشان هیچ جایگاه و شأن عقلی ندارد. اگر هم اکنون عده زیادی از محققین در این زمینه در حال کار و تحقیق هستند بیان کننده این حقیقت است که در این زمینه سخن ناگفته و نامه نانوشته بسیار است و خیلی چیزها شناخته نشده است. زمانی که جهش شناخته شد انسانها دیدند چگونه یک پدیده و یک روندی که تا بحال برایشان ناشناخته بود کل دانش بشری را در این مورد دگرگون نمود. حال آیا می توانیم مطمئن باشیم که فردا هم چیزی مشابه شناخت جهش همه مسائل مربوط به تحول پدیده ها را تحت تاثیر قرار ندهد؟ منتهی اگر از ما بپرسند کدام پدیده؟ ما نمیتوانیم برای آن مثال بزنیم زیرا چیزی که ما بر آن جهل داریم، جهل مطلق داریم، نمیتوانیم از هم اکنون بر آن اشراف پیدا کنیم و بگوئیم چه نوع پدیده. چون اگر مثالش را

باید به همان طریق در قرآن بیان شده باشد. مسایلی در جهان اطراف ما هست و قرآن به اقتضای اینکه با کل هستی برخورد می کند آنها را نیز مطرح می نماید مثلاً از رویدادهای طبیعت و پدیده ها سخن می گوید و می فرماید خداوند ابرها را به حرکت درمی آورد، بادهای را می فرستد، باران می باراند و زمین مرده را احیا می کند و موجودات زنده را می آفریند و... آیا انتظار ما اینست که کیفیت آنها را هم شرح بدهد مثلاً به پیدایش موجودات قبل از ویروسها اشاره نموده و به موجودات زنده ابتدائی و پیدایش هسته و پرسولولی ها و... یا همان ترتیب و عباراتی که ما امروزه به کار می بریم! حتی بعضاً کسانی که به قرآن عقیده دارند می گویند کاش قرآن در وقتی نازل می شد که این مطالب هم که در عصر ما مطرح است اشاره نموده و کار ما را راحت تر میکرد. اشکال عمده بر این طرز فکر اینست که فردی که چنین انتظاری دارد یافته های عصر خود را قطعی و لایتغیر می داند. در صورتی که هرگز اینطور نیست و کسی که با الفبای تاریخ علم و ماهیت علم آشنا باشد چنین انتظاری از قرآن